

موانع حکومت عدالت‌محور علوی

امیرالمؤمنین علیه السلام با نصب الهی، توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به جانشینی بعد از ایشان معرفی گردید. در فقدان پیامبر صلی الله علیه و آله علیرغم سفارشات ایشان جامعه اسلامی با ترک خلیفه الهی از مسیر هدایت خارج شد و در مسیر جاهلیت پیش از بعثت قدم گذاشت. زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از بیست و پنج سال حاکمیت جامعه اسلامی را به دست گرفت، با دو گروه از موانع مواجه شد: گروه اول، موانعی که ریشه در دوران خلافت خلفای سه‌گانه داشت که سبب بروز بدعت‌های مختلف در ساختار زندگی مردم شد و گروه دوم، موانعی که ریشه در دوران قبل داشته و در دوران حکومت علوی به بار نشست.

از آنجایی که بر اساس روایات متواتر، آینده جهان با ظهور و حکومت جهانی امام زمان علیه السلام همراه خواهد شد، با نگاهی فراتاریخی به واکاوی موانع حکومت علوی که موجب انحراف حکومت الهی شد، پرداختیم و به این نتیجه رسیدیم که با شناخت و برطرف کردن هر چه بیشتر موانع حکومت علوی می‌توانیم به استقرار حکومت مهدوی کمک کنیم.

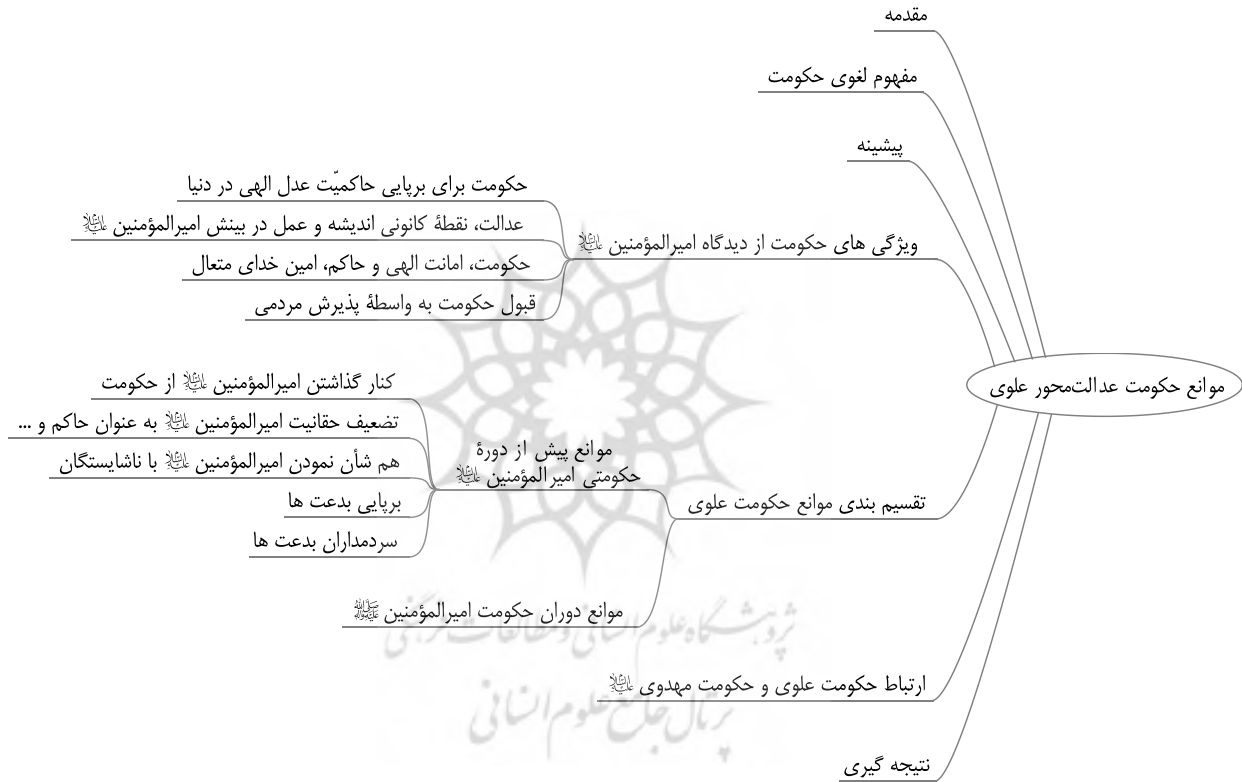
واژه‌های کلیدی: حکومت، موانع، بدعت، عدالت، امام علی علیه السلام، امام مهدی علیه السلام.

مریم ورشوچیان (نویسنده مسئول)
دانش‌آموخته کارشناسی ارشد
رشته علوم حدیث، گرایش نهج البلاغه
دانشگاه بین‌المللی امام رضا (علیه السلام)
mv313mv124@gmail.com

دکتر احسان پوراسماعیل
دانش‌آموخته دکتری علوم قرآن و
حدیث
و مدرس مدعو دانشکده تربیت
مدرس قرآن مشهد
info@ehsanpouresmaeil.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۶/۳۰



مقدمه

مفهوم لغوی حکومت

پیشینه

ویژگی های حکومت از دیدگاه امیرالمؤمنین (ع)

حکومت برای برپایی حاکمیت عدل الهی در دنیا

عدالت، نقطه کانونی اندیشه و عمل در بینش امیرالمؤمنین (ع)

حکومت، امانت الهی و حاکم، امین خدای متعال

قبول حکومت به واسطه پذیرش مردمی

موانع حکومت عدالت‌محور علوی

تقسیم بندی موانع حکومت علوی

موانع پیش از دوره
حکومتی امیرالمؤمنین (ع)

کنار گذاشتن امیرالمؤمنین (ع) از حکومت

تضعیف حقانیت امیرالمؤمنین (ع) به عنوان حاکم و ...

هم شأن نمودن امیرالمؤمنین (ع) با ناشایستگان

برپایی بدعت ها

سردمداران بدعت ها

موانع دوران حکومت امیرالمؤمنین (ع)

ارتباط حکومت علوی و حکومت مهدوی (عج)

نتیجه گیری

۱. مقدمه

خصیصه‌ای که انسان را از سایر موجودات متمایز می‌کند، ویژگی اختیار است. با توجه به همین ویژگی، خدای متعال انسان را به گونه‌ای آفرید که آمیزه‌ای از گرایش‌های حسن و سوء باشد تا یکی را برگزیند. خدای متعال انسان‌هایی را مبعوث کرد تا دیگران را در مسیر گزینش خوبی‌ها یاری رسانند و راه بندگی خالق خویش را از بیراهه پرستش و اطاعت بت‌ها به آنان نشان دهند. انبیاء، پرچمداران حاکمیت الهی گردیدند و انسان‌هایی با ایجاد موانع در مقابل آنان صف‌آرایی کردند. این چنین، فرد و جامعه به پیروی از دو قطب هدایت و ضلالت تأثیر پذیرفتند. در طول تاریخ، شدت پذیرش جامعه بشری از این دو قطب، انسان را به سعادت یا شقاوت نزدیک کرده است.

حکومت پیامبر ﷺ براساس دو رکن توحید و عدل در مدینه پایه‌گذاری شد. این حکومت، مسلمانان را به سعادت دنیا و آخرت فرا می‌خواند. خدای متعال توسط پیامبر ﷺ، امیرالمؤمنین علیه السلام را برای حکومت مسلمانان معرفی و از آنان بیعت گرفت. ایشان شایسته‌ترین انسان برای برقراری «حکومت عادلانه و توحیدی» در دوران پس از شهادت پیامبر ﷺ بود.

اما مسلمانانی بودند که «دنیاپرستی» را به جای «خداپرستی»، «سیاست‌بازی» را به جای «عدالت‌گستری»، «ریاست‌طلبی» را به جای «تقوی»، «فتنه‌گری» را به جای «امنیت» و «فریبکاری» را به جای «مدیریت» برگزیدند؛ پس عدالت امیرالمؤمنین علیه السلام را برنرفتند. مسلمانان با تمامی امکانات خود در مقابل حکومت او، کوهی از موانع را ایجاد کردند که بسیاری از آثار شوم آن تاکنون باقیمانده است.

از آنجایی که حکومت مهدوی تداوم حکومت علوی است، بررسی موانع حکومت علوی که در تاریخ واقع شده‌است، می‌تواند الگوی مناسبی برای شناخت موانع حکومت مهدوی باشد.

۲. مفهوم لغوی حکومت

واژه حکومت از ریشه «حکم» به معانی ذیل مأخوذ است:

۱. بازداشتن و جلوگیری، زیرا حکم از ستم جلوگیری می‌کند، چنانکه افسار حیوانات را «حکمة» گویند؛ چون حیوان را از حرکت و سرکشی باز می‌دارد (احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۹۱).
 ۲. قضاوت، زیرا در داوری از ظلم ممانعت می‌شود (الفیومی، مصباح و المنیر، ج ۱، ص ۱۷۸).
 ۳. دانایی، زیرا مانع جهل و اشتباه در عالم می‌شود (ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۱۴۱).
- با توجه به معانی لغوی حکومت در کتب لغت به معنای جلوگیری کردن از ظلم، اشتباه و نادانی به کار رفته است و در این راستا چون حکومت مانع تشّت و ناامنی در جامعه می‌شود، از ریشه «حکم» مشتق شده است.
- خدای متعال صاحب علم مطلق می‌باشد و فقط او به همه امور آگاه است. او قانون را برای بشر تشریح می‌کند؛ چون از مصالح و مفاسد انسان مطلع است و او حاکم مطلق هستی است، اوست که این حاکمیت را به بندگان منتخب خود واگذار می‌کند و آنان هستند که از طرف خدای متعال در جامعه بشری حکومت می‌کنند. بنابراین در حکومت دینی، همه نهاد‌های حاکم بر جامعه و آحاد امت، حاکمی مقتدر و قادر و ناظر را بر همه اعمال و گفتار خود، در نظر می‌گیرند. همین دیدگاه آثار تربیتی بسیار مطلوبی در روح کارگزاران نظام به‌وجود می‌آورد.

۳. پیشینه

حکومت علوی تداوم حکومت پیامبر ﷺ در مدینه است، از این رو پژوهش‌ها و مقاله‌های بسیاری در مورد موانع حکومت علوی نگاشته شده است، ولی این نوشتار با تمرکز به الگو بودن حکومت علوی برای حکومت مهدوی شکل گرفته است. در طول تاریخ برای حکومت مهدوی هیچ نمونه دیگری نیست مگر حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان معصومی که لختی در جامعه، قدرت حاکمیت عدالت‌محور خود را پیاده کرد. پس کنکاش در موانع حکومتی ایشان می‌تواند برای تمام منتظران حکومت مهدوی راه‌گشا باشد و پاسخ به نیاز کسانی که در آن دوره خواهند بود و همانند مسلمانان صدر اسلام وظایفی به عهده خواهند گرفت.

البته به جهت نیاز در سال‌های اخیر در حوزه حکومت علوی و موانع آن، مطالعات مستقل بسیاری انجام شده است، ولی نگارنده با رویکرد حکومت مهدوی نوشتار مستقلی نیافت.

۴. ویژگی‌های حکومت از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام

۱.۴. حکومت برای برپایی حاکمیت عدل الهی در دنیا

از منظر امیرالمؤمنین علیه السلام حاکم، مجری حکومت الهی و قوانین و حدود الهی برای اقامه قسط و عدل می‌باشد تا موجب اصلاح امور مردم گردد و امنیت و رفاه عمومی برای مردم تأمین شود (صبحی صالح، ص ۴۲۶، نامه ۵۳).

۲.۴. عدالت، نقطه کانونی اندیشه و عمل در بینش امیرالمؤمنین علیه السلام

در دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت، ابزار اجرای عدالت و قراردادن هر چیز در جایگاه خویش است. و حاکم برپادارنده عدالت در جامعه و عامل جلوگیری از فساد و گناه در میان مردم است.

۳.۴. حکومت، امانت الهی و حاکم، امین خدای متعال

مردم و حاکم، امین الهی و برپادارندهٔ عدالت در جامعه و عامل جلوگیری از فساد و گناه در میان مردم است؛ پس حاکم نمی‌تواند در امانت خیانت کند بلکه باید با توجه به رضایت صاحب امانت (خداوند متعال) با مردم رفتار کند. «ان السُّلْطَانَ امینُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَ مَقِيمُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ وَ الْعِبَادِ وَ وَزَعْتَهُ فِي الْأَرْضِ» (خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۶۰۴).

۴.۴. قبول حکومت به واسطهٔ پذیرش مردمی

بر اساس اعتقاد شیعه، جانشینی بعد از رحلت پیامبر ﷺ از طرف خدای متعال و توسط ایشان معرفی گردید (نک: طباطبایی، المیزان، ج ۵، صص ۹۳-۸۴). اما علیرغم وصیت پیامبر ﷺ به دلیل عدم حمایت عمومی، حکومت به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار نشد. در دیدگاه وی قبول حکومت با مقبولیت مردمی است (نک: صبحی صالح، خطبه ۶۷، ص ۹۷).

امیرالمؤمنین علیه السلام در موارد متعددی نیز بر حقانیت خویش برای زمامداری جامعهٔ اسلامی پس از رحلت پیامبر ﷺ اشاره می‌کند و بر این حق اصرار می‌ورزد (نک: صبحی صالح، ص ۳۶۶، نامه ۵).

حوادثی که حاکمیت در طول بیست و پنج سال پیش از امیرالمؤمنین علیه السلام بر جامعه تحمیل کرد چنان تأثیر عمیقی به جا گذاشت که در دورهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام موانع سهمگینی برای حکومت وی گردید. ریشهٔ بسیاری از وقایع ناگوار به دوران او در سال‌های پیشتر باز می‌گشت که در گذر زمان مردم فراموش کرده بودند که در ادامه به بررسی این موانع می‌پردازیم.

۵. تقسیم بندی موانع حکومت علوی

با توجه به عنصر زمان، موانع را می‌توان در دو دوره مورد بررسی قرار داد:

۱. موانع پیش از دوره حکومتی امیرالمؤمنین علیه السلام

۲. موانع دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام

۱.۵. موانع پیش از دوره حکومتی امیرالمؤمنین علیه السلام

۱.۱.۵. کنار گذاشتن امیرالمؤمنین علیه السلام از حکومت

شاید در نگاه ابتدایی موانع پیش از حکومت علوی مانع به نظر نیایند، ولی با نظر عمیق‌تر می‌توان یافت که این‌ها در آینده پیش روی امیرالمؤمنین علیه السلام چون دیواری محکم مانع حرکت الهی وی می‌گردند. موانعی که آن حضرت را بنا به مصلحت حفظ دین خدای متعال به صبر و صبر و صبر داشت. حضرت در این رابطه فرمودند: «از آن کناره‌گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پا خیزم یا در این محیط خفقان‌زا و تاریکی که به وجود آوردند صبر پیشه‌سازم؟ پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلو من مانده بود و با دیدگان خود می‌نگریستم که میراث مرا به غارت می‌بردند» (صبحی صالح، خطبه ۳، ص ۴۸).

۲.۱.۵. تضعیف حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان حاکم و جانشین به حق پیامبر صلی الله علیه و آله

مسلمانان، بدون توجه به اعلان عمومی نصب الهی، توسط پیامبر صلی الله علیه و آله در باره جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام بلافاصله بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که هنوز جنازه مبارک ایشان تجهیز نگردیده بود، انصار و مهاجرین در پی انتخاب خلیفه برآمدند و در شورای سقیفه با هیاهو و بدون توجه به سفارش مؤکد پیامبر صلی الله علیه و آله به طرز شتابزده‌ای با ابوبکر بیعت کردند (نک: ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، صص ۳۸-۳۹؛ ج ۶، صص ۱۱-۱۲).

هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله را با شمار اندکی از بنی‌هاشم تجهیز می‌کردند، اهالی سقیفه در پی گرفتن بیعت از سران مدینه بودند. سرانجام سراغ امیر المؤمنین علیه السلام رفتند و از او بیعت با ابوبکر را خواستند ولی با مخالفت ایشان مواجه شدند. لذا به قوه قهریه متوسل شدند و بدین گونه منش خشونت و ارباب را برای وصول به مطامع قدرت‌طلبانه خود به کار گرفتند.^۱ بدین ترتیب پایه حکومت غاصبانه پی‌ریزی گردید تا در انتخاب خلیفه بعد جایگاهی برای حاکم به حق باقی نماند (ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، صص ۱۱-۱۲/ ج ۱، ص ۱۷۳).

با تضعیف جایگاه امیر المؤمنین علیه السلام خلیفه اول برای خود جایگاه گزینش خلیفه بعد را قائل گردید و عمر را برای این مقام انتخاب کرد، حال آنکه ابوبکر به مقصر بودنش اذعان داشت و به مصالح و مفسد جامعه آگاهی نداشت، چگونه حاکم مسلمین پس از خود را تعیین می‌کند؟ (صبحی صالح، ص ۴۵، خطبه ۳). البته عاقبت این انتخاب جاهلانه در همان روزگار نمایان گردید و محنت و سختی برای مردم حاصل حکومت خلیفه دوم بود (صبحی صالح، صص ۴۸-۴۹، خطبه ۳).

عملکرد خلفای پیش از امیر المؤمنین علیه السلام موجب گردید تا مردم نسبت به حاکم منتخب خود اعتماد نکنند و فرامین امیر المؤمنین علیه السلام را پذیرا نباشند و این مانعی بالقوه بود که مخالفان از آن در مسیر مطامع خود سود می‌جستند.

اینچنین بود که اولین و اساسی‌ترین رکن موانع در حکومت علوی پایه‌گذاری شد که تمام مسیر حاکمیت الهی را منحرف کرد.

۱. حضرت در این باره می‌فرماید: «فَيَا عَجَبًا بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَ بَعْدَ وِفَاتِهِ...». یعنی: شگفتا ابابکر که در حیات خود از مردم می‌خواست عذرش را بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ خلافت را به عقد دیگری درآورد؟ هر دو از شتر خلافت سخت دوشیدند و از حاصل آن بهره‌مند گشتند... و سرانجام، ابابکر حکومت را به دست کسی سپرد که مجموعه‌ای از خشونت، سختگیری، اشتباه و پوزش طلبی بود... من در این مدت طولانی، محنت‌زا و عذاب‌آور، چاره‌ای جز شکیبایی نداشتم تا روزگار ابوبکر هم سپری شد (صبحی صالح، ص ۴۸، خطبه ۳).

۳.۱.۵. هم شأن نمودن امیرالمؤمنین علیه السلام با ناشایستگان

حضرت می‌فرماید: «... همانا می‌دانید که من سزاوارتر از دیگران به خلافت هستم. سوگند به خدا، به آنچه انجام داده‌اید گردن می‌نهم. هنگامی که اوضاع مسلمانان رو به راه باشد و از هم نپاشد و جز من به دیگری ستم نشود... آگاه باشید! به خدا سوگند، ابابکر جامهٔ خلافت را بر تن کرد در حالی که می‌دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می‌کند. او می‌دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و مرغان دور پرواز اندیشه‌ها، به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد. پس من ردای خلافت را رها کرده و دامن جمع کرده از آن کناره‌گیری کردم» (همان، ص ۴۸، خطبهٔ ۳).

در جای دیگر می‌فرماید: «... سپس عمر خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می‌باشم. پناه بر خدا از این شورا! در کدام زمان در برابر شخص اولشان در خلافت مورد تردید بودم، تا امروز با اعضای شورا برابر شوم که هم‌اکنون مرا همانند آن‌ها پندارند و در صف آن‌ها قرارم دهند» (صبحی صالح، ص ۴۹، خطبهٔ ۳).

همچنین می‌فرماید: «... یکی از آن‌ها با کینه‌ای که از من داشت روی بر تافت، «سعد بن ابی وقاص» و دیگری دامادش «عبدالرحمن عوف» را بر حقیقت برتری داد آن دو نفر دیگر که زشت است آوردن نامشان»

«... تا آنکه سومی به خلافت رسید. دو پهلوی از پرخوری باد کرده، همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود و خویشاوندان پدری او از بنی امیه به پا خاستند و همراه او، بیت‌المال را خوردند و بر باد دادند» (همان، ص ۴۹، خطبهٔ ۳).

با توجه به عبارات بالا و بررسی اجمالی از تاریخ، کسانی خود را هم‌شأن امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می‌دادند و به خوبی می‌دانستند که هرگز به مقام والای ایشان نمی‌رسند. شخصیتی که پیامبر صلی الله علیه و آله وی را چنین معرفی می‌فرماید: «من شهر حکمت و علی در آن است» (متقی هندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۶) یا «علی باب علم من است و پس از من آنچه را که برای آن مبعوث شده‌ام برای امتم بیان می‌کند» (ترمذی، صحیح، ج ۲، ص ۲۱۴).

آیا می‌توان بدین جایگاه رسید؟ هرگز و مخالفان هم پاسخ این پرسش را خوب می‌دانستند ولی به جایگاه حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام حریص بودند. پس چاره را در این دیدند که به گونه‌ای عمل کنند تا مردم گمان برند که مقام «سلوئی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» (ثقفی، الغارات، ج ۱، ص ۶) با مقام «لَوْلَا عَلِيٌّ لَضَلَّ عَمْرُ» (باقلانی، التمهید فی أصول الدین، ص ۱۹۹) تفاوتی با هم ندارد.

نسب امیرالمؤمنین علیه السلام به نسب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بازمی‌گردد (نک: الطبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۳۵۱، ح ۱۲۲۵۹). و چون چنین والایی برای هیچ‌یک از مسلمانان نبود، بنابراین تمام تلاش خود را بر این معطوف داشتند تا فضایی را برای خود جعل کنند تا خود را هم‌شأن با امیرالمؤمنین علیه السلام نشان دهند و چنین حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کردند که «مراقب سنت من و خلفای راشدین و مهدیین باشید و به آن تمسک جوئید، و با چنگ و دندان آن را حفظ کنید و از امور ساختگی دوری کنید زیرا هر امر ساختگی بدعت است و هر بدعتی گمراهی است (ابن‌ماجه، سنن، ج ۱، ص ۲۰).

۴.۱.۵. برپایی بدعت‌ها

الف) بدعت در تشکیل حکومت

یکی از عناصر مهم حکومت، مقبولیت از جانب عموم مردم است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان اولین حاکم اسلامی، مقبولیت کامل مردمی داشت. پس از فقدان آن حضرت، مسأله بیعت با خلیفه در جامعه اسلامی از طرف گروه‌هایی که انتصاب الهی را نمی‌پذیرفتند، مطرح شد، آن‌ها شورای سقیفه را تشکیل دادند که این نخستین بدعتی بود که برپاگردید.

حاصل این شورا در سقیفه، مانع از تشکیل حکومت توسط امیرالمؤمنین علیه السلام بود. امیرالمؤمنین علیه السلام جایگاه حق خویش را غصب شده می‌دید، برای اتمام حجت با مردم و احقاق حق از دست رفته خویش اعتراض نمود. «... امام که

حق خویش را از دست رفته می‌دید، ابتدا به اعتراض برخاست اما وقتی مخالفت‌هایی علیه اسلام از گوشه و کنار جزیره‌العرب برخاست، به خاطر اسلام از مخالفت دست کشید» (ثقفی، الغارات، ص ۳۷۰).

خلیفهٔ دوم با انتخاب ابوبکر به حاکمیت رسید (ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۱۷۴). «عمر حکومت را غصب کرده و نظام اسلامی را در درون با بحران مواجه ساخته بود، با بیعت اجباری و در حقیقت عدم مقبولیت، بر مسند خلافت نشست» (مفید، الجمل، ص ۱۱۵).

امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد اقدام خلیفهٔ دوم، عمر بن خطاب در خصوص خلافت بعد از خود می‌فرماید: «... سرانجام خلیفهٔ دوم هم راه خود را پیمود. عمر قبل از اینکه از دنیا برود، خلافت را به شورایی مرکب از شش نفر که فکر می‌کرد من هم یکی از آنها هستم، واگذار کرد. به خدا پناه می‌برم از این شورای شش نفره!» (صبحی صالح، ص ۴۹، خطبهٔ ۳).

سرانجام در این شورا از طرفدارهای از پیش طراحی شده عثمان جانشین عمر گردید. شیوهٔ حکومت وی به گونه‌ای بود که نارضایتی عموم مردم را به دنبال داشت و سرانجام در یک شورش عمومی، عثمان به قتل رسید. پس از کشته شدن عثمان، نظر مردم به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام متمایل گردید و از وی با شدت درخواست نمودند تا ولایت و سرپرستی جامعه اسلامی را بپذیرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شدت درخواست عمومی و پذیرش خلافت را اینگونه شرح داده است: «... رعایت مرا نکردند و به من هجوم آوردند، آنقدر از این طرف و آن طرف به من فشار آوردند که نزدیک بود انگشتان پاهایم له شود و پهلوهایم بشکافد. مثل گوسفندانی که بر لب آب بر یکدیگر فشار می‌دهند که آب بنوشند، دور مرا گرفتند...» (همان، ص ۴۹، خطبهٔ ۴۹).

با وجود اینکه پیامبر ﷺ برای همهٔ موارد مخالفت چاره‌ای اندیشیده بود تا زمینهٔ آرامی برای حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام فراهم گردد، ولی دور از ذهن اصحاب (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۸، ص ۶۳) پایه‌های حکومت نبوی فروریخت و موانع بسیاری پیش روی حکومت علوی بنا گردید.

ب) بدعت در امور اقتصادی

پیامبر ﷺ بین عرب و عجم فرقی نمی‌گذاشت و بیت‌المال را به طور مساوی بین مسلمانان تقسیم میکرد. خلیفه اول مانند سابق عمل می‌کرد، ولی خلیفهٔ دوم دیوان مالی تشکیل داد و بیت‌المال را بر مبنای قرابت و سابقهٔ اسلامی تقسیم کرد (طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۶۱۳). بر همین اساس خلیفهٔ دوم سالیانه برای عباس عموی پیامبر ﷺ سهمی بالغ بر ۲۵۰۰۰ درهم و برای همسران پیامبر ﷺ، ۱۲۰۰۰ درهم تعیین کرد (طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۵۰۳). پی‌آمد این بدعت، تبعیض و تفرقه در جامعه اسلامی بود.

خلیفهٔ سوم دو رفتار بدعت‌آمیز را پایه گذارد. انباشتن اموال بیت‌المال، درحالی که پیامبر ﷺ اموال را حتی از بامداد تا نیمهٔ روز نگاه نمی‌داشت (ابو عبید بن سلام، الاموال، ص ۳۱۶) و بدعت دیگر بخشش بی‌رویهٔ خلیفه، به خویشان و خاندانش، بنی‌امیه بود (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۹).

این بدعت‌ها سبب گردید در طبقات جامعهٔ اسلامی شکاف‌های عمیقی ایجاد شود که سرمنشأ فساد در آینده گردید. چنین رفتارهایی، نارضایتی و طغیان مردم را به دنبال داشت و یکی از عوامل قتل عثمان همین تبعیض طبقاتی شدیدی بود که به مرور زمان در جامعه پدید آمده بود.

اشراف و صاحبان ثروتی که به برداشت بی‌رویه از بیت‌المال عادت کرده بودند، در حکومت علوی به امیرالمؤمنین علیه السلام معترض شدند. آنان عدالت علوی را تاب نیاورده، و چون این اعتراضات توسط افراد شاخص زمان

پیامبر ﷺ بود، موجی ایجاد شد که مسلمانان بسیاری را با خود همراه کرد. در این جا نمونه‌هایی از بخشش‌های خلیفه سوم را می‌آوریم که طغیان مردم را موجب شد.

عثمان، خانه‌ای برای خود در مدینه ساخت که مردم بر وی بسیار خرده گرفتند و او در ضمن خطبه‌ای که در پاسخ ایرادهای مردم بر این که چرا از بیت‌المال مسلمانان برای خود چنین خانه‌ای ساخته است، گفت: «بر فرض که من خانه‌ای از بیت‌المال برای خود ساخته باشم، مگر جز این است که در این خانه کارهای شما را سامان می‌دهم و مگر من جز در پی برآوردن نیازهای شمایم؟ شما از حقوق خود چیزی را از دست نداده‌اید و اگر من در فضل و بخشش آنچه را دوست دارم انجام ندهم، در آن صورت به چه منظور پیشوا و رهبر شما باشم؟ (ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۶).

عثمان ۳۰۰،۰۰۰ درهم به حارث بن حاکم برادر مروان و شوهر دخترش عایشه بخشید و شتران صدقه را نیز به وی اهدا کرد (العسکری، الاوائل، ص ۱۲۱).

از آن عجیب‌تر، ارقام دینارهایی است که به بستگان خود بخشید. به مروان ۵۰۰،۰۰۰ دینار، به یعلی بن امیه ۵۰۰،۰۰۰ دینار، به عبدالرحمن ابن عوف ۲۵۶،۰۰۰ دینار (نک: علامه امینی، الغدير، ج ۸، ص ۲۸۶).

عبدالله بن خالد از عثمان پادش خواست و عثمان ۴۰۰،۰۰۰ درهم بدو بخشید، حکم بن ابی العاص را که پیامبر ﷺ از مدینه تبعید کرده بود، بازگرداند و بدو ۱۰۰،۰۰۰ درهم بخشید. به عبدالله ابی سرخ تمام غنایمی را که خداوند از فتح شمال غربی آفریقا نصیب مسلمانان کرده بود، بخشید؛ بدون اینکه هیچ کس از مسلمانان را در آن شریک قرار دهد. به ابوسفیان در همان روز ۲۰۰،۰۰۰ درهم بخشید (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۹۷).

در سایه حکومت عثمان، عبدالرحمن بن عوف ساختمانی بنا کرد که در طول‌ه‌اش ۱۰۰ اسب و ۱۰۰۰ شتر بود و یک چهارم دارایی‌اش پس از مرگ ۸۴،۰۰۰ دینار بود. زید بن ثابت در هنگام مرگ به اندازه‌های طلا و نقره داشت که آن‌ها را با تبر می‌شکستند. اموال خلیفه سوم در زمان مرگ ۱۵۰،۰۰۰ دینار و ۱،۰۰۰،۰۰۰ درهم پول نقد بود و قیمت مستغلات

وی بالغ بر ۱۰۰،۰۰۰ دینار بود. طلحه، کاخ معروف خود را در کوفه بنا کرد و درآمد وی از عراق هر روز بیش از ۱۰۰۰ دینار بود (مسعودی، مروج الذهب، ج ۲۴۱).

عثمان در روزی که کشته شد، نزد خزانه‌دارش ۳۰۵۰۰۰ درهم، و ۱۵۰۰۰۰ دینار داشت که غارت گردید (ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۳، ص ۵۳).

آن‌چه که پیامبر ﷺ از ابتدای اسلام بر آن تأکید داشت عدالت در حکومت و پرداخت مساوی در بیت‌المال مسلمانان بود. اما در زمان حکومت شیخین بنای این سنت نبوی متزلزل گردید و در حکومت عثمان فرو ریخت تا جایی که تحمل این وضعیت برای مردم دشوار گردید، و از سوی دیگر بسیاری از صحابه با این زیاده‌خواهی خو گرفتند. مسلمانان، مانند طلحه و زبیر این دو در دوران حکومت پیش از امیرالمؤمنین علیه السلام با خوی مال‌اندوزی و دنیاطلبی تربیت شده بودند؛ ابتدا حکومت جدید علوی را پذیرفتند، به گمان آنکه بتوانند سهم عمده‌ای در حکومت تازه داشته باشند. ولی با پاسخ منفی امیرالمؤمنین (طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۲۹) ناامید شده و با دیگر قدرت‌طلبان، پایه‌های اولین جنگ دوران علوی را گذاشتند.

ج) بدعت در انتصاب کارگزاران

خلیفه اول یزید بن ابی سفیان (برادر معاویه بن ابوسفیان) به فرمانداری بخشی از شامات برگزید (عبدالرزاق، المصنف، ج ۵، ص ۴۵۴) و پس از مرگ یزید، جانشین او، برادرش معاویه در چهار سال پایانی خلافت عمر، حاکم شامات بود (النمیری، تاریخ المدینه المنوره، ج ۳، ص ۸۳۸).

خلیفه دوم برای اداره امور شهرها کمتر از صحابه استفاده کرد و اجازه نمی‌داد آنان از مدینه خارج شوند. دو دلیل برای این کار می‌توان متصور شد. یکی آنکه از خودمحوری صحابه جلوگیری شود تا در آینده کانون قدرت تأسیس نشود. همچنین مانع شود تا احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله توسط صحابه منتشر گردد که موجب شناخت درست مردم از دین و

حکومت دینی می‌شود. این شناخت برای قدرت‌طلبان و بدعت‌گذاران مانع بزرگی بر سر رسیدن به مقاصدشان بود (نک: ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، صص ۱۵۹-۱۶۰).

عثمان «حکم‌بن‌ابی‌العاص» را که تبعیدشده پیامبر ﷺ بود، و شیخین او را باز نگردانده بودند، به مدینه فراخواند و برای جمع‌آوری صدقات، قبیله خزاعه بکار گماشت (مسعودی، مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۲۳۵). ولید بن ابی‌معیط را که برادر مادری‌اش بود (مسعودی، مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۳۴۷) حاکم کوفه کرد. این ولید کسی بود که خدای متعال او را فاسق نامید؛ کتب تفسیر در تفسیر آیه ششم سوره مبارکه الحجرات این مطلب را نقل کرده‌اند و به این مهم اشاره کرده‌اند که پیامبر ﷺ او را به جهنم وعده داده بود (نک: مسعودی، مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۲۳۵).

عثمان عبداللّه بن ابی‌سرح - تبعیدی پیامبر ﷺ را حاکم مصر قرار داد. او نیز پس از فتح آفریقا غنایمی را که بالغ بر دو میلیون و پانصد و بیست هزار دینار بود نزد عثمان آورد، عثمان هم صله رحم کرد و تمام غنایم را به خود او بخشید (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۹).

با نگاهی به انتصابات کارگزاران در دوران سه خلیفه، درمی‌یابیم که چنین عملکردی زمینه‌سازی بود برای استمرار بخشیدن حکومتی که بر اساس شایستگی صحابه شکل نگرفته بود زیرا هر یک از این صحابه به جهت شناختی که از اسلام داشتند می‌توانستند نیروی بالقوه مخالفی باشند که در برابر بدعت‌ها و ستم‌ها مقاومت کنند و اجازه ندهند حکومت سه خلیفه استوار گردد.

د) بدعت در دین الهی و سنت پیامبر ﷺ

امیرالمؤمنین علیؓ در زمانه‌ای به حکومت رسید که مشکلات و موانع، پیش از حاکمیت وی در جامعه وجود داشت. حکومتی که اصلی‌ترین وظیفه‌اش پاسداری از آیات الهی و سنت نبوی است، بزرگترین چالش ایشان، برطرف کردن انحراف‌ها و بدعت‌هاست. خلفای سه‌گانه برای اینکه بتوانند در جامعه دینی حکومت کنند، دو راه در پیش رو

داشتند؛ یا باید دین خدای متعال را می‌پذیرند که در این صورت باید مقام‌های خود را رها می‌کردند و حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌پذیرفتند و حکومت را به ایشان واگذار می‌کردند؛ یا برای جامعه دینی، شریعتی را ابداع می‌کردند و جهت توجه مردم را به سمت خود معطوف می‌کردند.

بدین ترتیب در گذر زمان دین الاهی به بوته فراموشی سپرده شد و در نسل‌های دورتر، دین همان شد که مبدعان دین می‌خواستند نشان دهند.

«... دعوت کننده حق (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) دعوت خویش را به پایان رسانید. رهبر امت به سرپرستی قیام کرد. پس دعوت کننده حق را پاسخ دهید و از رهبرتان پیروی کنید. گروهی در دریای فتنه‌ها فرو رفته، بدعت را پذیرفته و سنت‌های پسندیده را ترک کردند ... مردم، ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله چونان پیراهن تن او و یاران راستین او و خزانه‌داران علوم و معارف وحی و درهای ورود به آن معارف می‌باشیم که جز از در، هیچ‌کس به خانه‌ها وارد نخواهد شد» (صبحی صالح، ص ۲۱۵، خطبه ۱۵۴).

«... شما می‌دانید که من برای خلافت از هر کس شایسته‌ترم. با این حال، او (عثمان) را به خلافت می‌گمارید. سوگند به خدا! خلافت را به دیگری رها می‌نمایم، مادامی که امور مسلمانان منظم باشد» (صبحی صالح، ص ۱۰۲، خطبه ۷۳).

حضرت در معرفی اهل بیت علیهم السلام، آنان را ستون‌های استوار اسلام و پناهگاه مردم، اندیشمندان، عاملان و عالمان دینی می‌شمرد (صبحی صالح، ص ۳۵۷، خطبه ۲۳۹).

امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ به پرسش شخصی از طایفه بنی‌اسد که پرسید: «چگونه شما را از مقام امامت که سزاوارتر بودید کنار زدند؟» فرمود: «پس بدان که ظلم و خودکامگی نسبت به خلافت بر ما تحمیل شد در حالی که، ما را نسبت برتر و پیوند خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله استوارتر بود و این جز خودخواهی و انحصارطلبی چیز دیگری نبود که گروهی بخیلانه به کرسی خلافت چسبیدند و گروهی سخاوتمندانه از آن دست کشیدند» (صبحی صالح، ص ۲۳۱، خطبه ۱۶۲).

بنا به عبارتهای فوق، تغییر مسیر انتخاب جانشین پیامبر ﷺ آشکارترین بدعت بود، فردی که شایسته‌ترین و برترین پیوند را با پیامبر خدا ﷺ داشت به کناری گذاشته شد و به نصب الاهی توجهی نگردید و از طریق شورا این جانشین انتخاب شد و این طریقه شورا بدعتی گردید که گرچه به ظاهر از این طریق خلیفه اول و سوم انتخاب گردید. (ابن سعد، الطبقات کبری، ج ۳، صص ۳۳۹-۳۴۰) ولی به واقع با خودکامگی افراد در قالب شورا انتخاب صورت گرفت. (شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۲، صص ۲۵۸-۲۵۹).

شاید بتوان گفت که ریشه تمام موانع حکومت امام علیؑ تغییر در جانشینی پیامبر ﷺ که همان حکومت خداوند متعال در بین مردم است، با مانعی به عنوان تغییر روش سنت انتخاب حاکم شروع گردید. امیرالمؤمنین علیؑ خود را مجری آگاه و راستین سیره پیامبر اکرم ﷺ می‌دید. هنگامی که سرکشی بعضی از مردم را مشاهده می‌کرد، می‌فرمود: «اگر من از دید شما غایب شوم، چه کسی به روش رسول خدا در میان شما رفتار خواهد کرد؟ به همین منظور، امام مصر بود تا در زمینه‌های مختلف سیره پیامبر ﷺ را به مردم گوشزد کرده و همان را به عنوان سنت در بین مردم به اجرا در آورد (مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۶۷). پس معلوم می‌شود که اختلافات بین مسلمانان، ریشه در بدعت‌هایی است که بر خلاف سنت پیامبر ﷺ اعمال شد. از جمله: بدعت عمر در نماز تراویح^۱ و متعه‌ی حج^۲ می‌باشد (نکه بخاری، صحیح، ج ۲، ص ۱۷۶).

مردم تحت تأثیر و تربیت افراد شاخص جامعه قرار دارند در جامعه‌ی بعد از پیامبر ﷺ اصحاب ایشان شاخص‌ترین افراد جامعه به حساب می‌آمدند آنان سردمداران حرکتهای مخالف و بدعت‌هایی که دور از فرامین الاهی بودند.

۱. نماز تراویح نمازهای مستحبی است که در شبهای ماه رمضان خوانده می‌شود. این نماز در زمان رسول خدا ﷺ و ابوبکر و مدتی از خلافت عمر فردی خوانده می‌شد. (بخاری، صحیح، ج ۲، ص ۷۰۷)

۲. منظور از متعه حج این است که انسان در ماه‌های حج به قصد انجام تمتع از میقات، لباس احرام بپوشد، سپس به خانه خدا بیاید و طواف کند و پس از سعی بین صفا و مروه، تقصیر نماید و از احرام درآید. آنگاه در همان سفر، دوباره از مکه لباس احرام بپوشد و محرم شود؛ هرچند بهتر است که از مسجد الحرام محرم شود. سپس به سوی عرفات و مشعرالحرام برود و اعمال حج را تا پایان به جای آورد. با این اقدام، حج تمتع و عمره آن را انجام داده است (همان، ص ۵۶۹).

ه) بدعت در امور قضایی

انس بن مالک می‌گوید: «همراه عمر در منی بودم که عربی بادیه نشین با گله شتری از راه رسید. عمر به من گفت: از او بپرس شترها را می‌فروشد؛ پاسخ او مثبت بود و عمر چهارده شتر را خرید. فروشنده مدعی شد که باید پالان‌ها به او داده شود ولی عمر حکم داد پالان‌ها از آن خودش است و گفت: من شتران را همانطور که دیده‌ام خریده‌ام» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۲۲۹).

نمونه‌ای دیگر از جهل عمر به کتاب خدا و قضاوت نابجای او، جریان زیر می‌باشد:

«در زمان عمر زنی ازدواج کرد و بعد از شش ماه نوزادی را به دنیا آورد. عمر به این گمان که او زنا کرده حکم به سنگسارش داد. در این هنگام خبر به امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید. آن حضرت فرمود: خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ (البقره: ۲۳۳) و در جای دیگر فرموده است: ﴿وَ حَمَلُهُ وَ فَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ (الاحقاف: ۱۵) خداوند در یک جا فرموده است که مادرها فرزندان خود را دو سال کامل شیر دهند و در جای دیگر فرموده است مدت زمان، حمل و شیر دهی او سی ماه کامل بود. از تلفیق این دو آیه معلوم می‌شود که حداقل مدت حمل فرزند، شش ماه می‌باشد. عمر با شنیدن این حکم از آن زن دست کشید و گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود» (بیهقی، سنن الکبری، ج ۷، ص ۴۲).

این ناتوانی‌های علمی همراه با رفتارهای خشونت‌آمیز، به تدریج بین حاکمیت و مردم فاصله بیشتری ایجاد و مردم را نسبت به حکومت و حاکمان بی‌اعتماد می‌کرد.

این نمونه قضاوت‌ها در هر حکومتی موجب می‌گردد تا باب ظلم و ستم گشوده شود و در نتیجه سبب بروز اختلافات و نارضایتی‌ها در بین مردم گردد.

حاصل تلاش‌های طالبان قدرت و منحرفان از دین که به آن‌ها اشاره شد، در دوره حکومتشان به عنوان دین مطرح شد و امت مسلمان تصور کردند که در یک جامعه مورد رضایت الهی زندگی می‌کنند. حال آنکه در حکومت

امیرالمؤمنین علیه السلام همین مسلمانان خو گرفته و تربیت شده با بدعت‌ها، در مقابل حکومت علوی با ایشان مقابله کرده و مانعی بر سر اصلاحات امیرالمؤمنین علیه السلام گردیدند.

۵.۱.۵. سردمداران بدعت‌ها

الف) اندیشه‌های جعلی اهل کتاب

یکی از زمینه‌های انحرافات دینی، نشر و گسترش اندیشه‌های جعلی اهل کتاب بوده است که با حضور کعب‌الاحبارها و ... از زمان خلیفه دوم رواج یافت. امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان مصلح تفکر دینی با نشر آن‌ها مخالفت ورزیدند و پیروی از آن‌ها را نهی کردند. هنگامی که فرهنگ اهل کتاب در قالب اسرائیلیات، به جامعه اسلامی سرایت کرد و بعضی برای ترویج آن روی خوش نشان دادند، امام مخالفت خود را آشکارا بیان کرده، مردم را از پیروی آثار اهل کتاب پرهیز داد (نک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۶۴).

ب) خوارج

امیرالمؤمنین علیه السلام در زمینه‌های مختلف دینی می‌کوشید تا احیاگر قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و از سیاست‌های فکری خاصی که باعث پیدایش بدعت‌ها و از بین رفتن سنت‌های الهی می‌شد، جلوگیری کند. مقابله امیرالمؤمنین علیه السلام با آراء متحجرانه خوارج از این نمونه‌ها است. خوارج به گونه‌ای دیگر بدعت گذاشتند و در اندیشه دینی دچار انحراف گردیدند. به گمان غلط اینان همه امت گمراه شدند و فقط همین دسته و گروه، حق بودند.

این‌ها نمونه‌ای اندک از بدعت‌های سه خلیفه غاصب بود که اشاره شد، اما باید گفت که نقطه آغازین این بدعت‌ها کلام خلیفه دوم برکنار بستر پیامبر صلی الله علیه و آله بود که گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» (بخاری، صحیح، ج ۱، ص ۱۷۵). و حاصل این کلام، جامعه از راه هدایت منحرف گردید و راه تأویل و توجیه هر فرد جاهل نسبت به آیات و احکام الهی را گشود و ثمره این کلام این چنین شد که موانع بزرگی در حکومت علوی ظهور کرد.

۲.۵. موانع دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام

موانع این دوره تابع انحرافات گذشته بود و موجب دگرگونی‌های عمیق در فرد و جامعه گردید. گروه‌هایی از مسلمانان، مدعیان جدی برای بیت‌المال بودند که پرچم مخالفت‌ها، فتنه‌ها و جنگ‌ها را برافراشتند.

۱.۲.۵. چشم‌داشت مال‌اندوزان به بیت‌المال

نخستین گروه از مخالفان حضرت که امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج‌البلاغه آن‌ها را یادآور می‌شود و از حیف و میل بیت‌المال باز می‌دارد، آنان در زمان خلفای گذشته سهم بیشتری از بیت‌المال داشتند و از بخشش‌های فراوان خلیفه وقت بهره‌مند بودند. تبعیض در دریافت بیت‌المال سبب شده بود که در مقابل عدالت امیرالمؤمنین علیه السلام مخالفت کنند. اینان کسانی بودند که امید بخشش بی‌رویه امیرالمؤمنین علیه السلام را در به دست آوردن سرمایه بیشتر داشتند، در مقابل سخنان حضرت که می‌فرمود: «به خدا سوگند، اگر چیزی را که عثمان بخشیده، نزد کسی بیابم، آن را به صاحبش باز می‌گردانم، هر چند، آن را کابین زنان یا بهای کنیزکان کرده باشند» (صبحی صالح، ص ۵۷، خطبه ۱۵) مانع ایجاد کردند.

برای نمونه امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ اعتراض طلحه و زبیر، مبنی بر این که «چرا در تقسیم بیت‌المال، به گونه یکسان عمل کرده و سهم آنان را، بیشتر نکرده است؟» می‌گوید: «و اما اعتراض شما که «چرا با همه، به تساوی رفتار کردم؟»، این، روشی نبود که به رأی خود و یا با خواسته دل خود، انجام داده باشیم، بلکه من و شما، اینگونه رفتار را، از دستورالعمل‌های پیامبر صلی الله علیه و آله آموختیم که چه حکمی آورد و چگونه آن را اجرا کرده است و در تقسیمی که خدا به آن فرمان داده است به شما نیازی نداشتیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌داند که اگر طلحه و زبیر را راضی نگه ندارد و با آنان، همانگونه رفتار کند که با دیگران رفتار می‌کند، آنان تحمل نمی‌کنند و از در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام رفته و بیعت را شکسته و در پی آن، توطئه خواهند کرد و در نتیجه، حکومت را در معرض نابودی قرار می‌دهند. با این وصف، امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به بیت‌المال و حق مردم،

مصلحت سنجی نمی‌کند و حاضر نمی‌شود که بیت المال، عادلانه تقسیم نشود (نک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ص ۴۰۷، خطبه ۹۰).

مردم تحمل عدالت امیرالمؤمنین علیه السلام را تاب نیاوردند و سر به مخالفت برداشتند. هرچند در ظاهر خود را موافق نشان می‌دادند، اما به محض این که زمینه‌های ابراز مخالفت پدیدار شد، به یاری دیگر مخالفان، جبهه مشترکی تشکیل دادند و دشمنی خود را آشکار نمودند. این گروه را بیشتر، اطرافیان عثمان و مرفهان دوران حکومت وی تشکیل می‌دادند. رفاه‌گرایی شدید مردم، سبب تضعیف آرمان‌ها و ارزش‌های دینی در جامعه شد و به دین جز به صورت ظاهر، بهای چندانی داده نمی‌شد. جامعه‌ای که گرفتار فتنه و فساد شود به سادگی نمی‌تواند خود را به تعادل اخلاقی برساند که این اتفاق برای جامعه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله هم افتاد.

۲.۲.۵. خوارچ یا منحرفان از دین

یکی دیگر از موانع عمده امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت، قشری نگری و متحجر بودن عده‌ای مدعی دین داری و دین‌مداری بود. گروهی که شعار دین‌داری و حکومت دینی می‌دادند، ولی در عمل بهره عمیق و دقیقی از دین نداشتند، تنها به شعارها اکتفا نمودند و فهم غلط خود از دین را تنها فهم قابل قبول از دین می‌دانستند و تمام کسانی را که از دایره آن برداشت غلط، خارج بودند کافر به شمار می‌آوردند. همان‌هایی که یک روز با شعار حکمیت، جنگ را به صلح کشاندند، مسبب آتش‌افروزی در جنگ دیگری شدند که مبنای آن فقط پذیرش حکمیت بوده است و اعتراض به اینکه چرا امیرالمؤمنین علیه السلام به حکمیت تن داد، حال آنکه خود وی را مجبور به پذیرش حکمیت کردند و اکنون که به حکمیت گردن نهاده کافر شده است.

«... ما اشخاص را حکم قرار ندادیم، تنها قرآن را به حکمیت پذیرفتیم؛ ولی این قرآن فقط خطوطی است پنهان در میان جلد. با زبان سخن نمی‌گوید و نیازمند به ترجمان است و تنها انسان‌ها می‌توانند از آن سخن بگویند. هنگامی که

آن قوم ما را دعوت کردند که قرآن میان ما حکومت کند، ما کسی نبودیم که به کتاب خدا پشت کنیم. در حالی که خداوند فرموده است: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (النساء: ۵۹). یعنی: «اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به خدا و رسول او واگذارید». ارجاع دادن اختلاف به خدا، این است که کتابش را حاکم سازیم و ارجاع اختلاف به پیامبر ﷺ این است که سنت او را اخذ کنیم. هرگاه به راستی کتاب خدا داور قرار بگیرد، ما سزاوارترین مردم به آن هستیم و اگر سنت پیامبر حکم باشد، باز ما سزاوارترین و برترین آنها هستیم» (نک: صبحی صالح، ص ۱۸۲، خطبه ۱۲۵).

همیشه در طول تاریخ قشری‌نگری و تحجر از بزرگ‌ترین موانع فهم دقیق و صحیح دین بوده است و در دوران امیرالمؤمنین (علیه السلام) که جامعه اسلامی به نوعی دچار بحران هویت دینی شده بود، این مسأله، نمود بیشتری دارد زیرا از یک سو تفکر دینی در دام توطئه‌گرانی همچون معاویه، عمرو عاص، ابوموسی اشعری و ... گرفتار آمده بود و از سوی دیگر، خلافت عثمان و بیدادگری وی و اطرافیانش موجب سستی خلافت اسلامی شده بود و از ایمان مردم نسبت به دستگاه حکومت کاسته بود و مجموعه این عوامل سبب گردید که اطاعت مردم از امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عنوان مرجع دینی کاهش یابد. بنابراین، امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ارائه دیدگاه‌ها و عملکردهای خویش دو مسئولیت بزرگ بر دوش خود احساس می‌کرد: ارائه تفسیر صحیح از دین و دین‌داری و مقابله با اندیشه‌های باطل و خرافات و جهالت.

۳.۲.۵. جهالت و ناآگاهی مردم

رشد نیافتگی جامعه انسانی یکی از عوامل شخصیت‌پرستی و توجه به مصداق‌ها به جای تکیه بر معیارها است. جامعه توسعه یافته، جامعه‌ای است که معیارهای حق در آن ظهور و بروز داشته باشد و اندیشه‌های انسانی شکوفا شود که حکمت بعثت پیامبران، شکوفایی اندیشه‌های بشری بوده است. چنانکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این باره می‌فرماید:

«پس خداوند رسولانش را بر انگیخت، و پیامبرانش را به دنبال هم به سوی آنان گسیل داشت تا عقل‌های پنهان شده را آشکار سازد» صبحی صالح، ص ۴۳، خطبه ۱).

این عدم رشد و بازگشت به قهقرا مسلمانان از چند منظر قابل تأمل است. از یک سو، مسلمانان به جهت عدم معرفت نسبت به حق و اهل حق و از سویی دیگر تحت تأثیر شخصیت انسان‌های ظاهرالصلاح در شناخت حق و باطل دچار تحیر و سرگردانی شده و حتی در حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام و یاری ایشان تردید می‌کردند.

۴.۲.۵. تغییر معیارهای الهی و بازگشت مردم به ارزش‌های جاهلی

یکی دیگر از موانع نمودار شدن ارزش‌های جاهلی در جامعه و از بین رفتن و کمرنگ شدن ارزش‌های الهی است. پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بار دیگر تعصب‌های قومی و قبیله‌ای جان گرفت و سرمایه‌داری و دنیاطلبی ارزش یافت. امیرالمؤمنین علیه السلام این تغییر را چنین وصف می‌کنند: «مردم! هشیار باشید، ما در روزگاری کینه‌جو و زمانی سخت و سرکش به سر می‌بریم. در این روزگار، نیکوکار بدکار به شمار می‌آید، و بیدادگر، بر سرکشی خود می‌افزاید» (صبحی صالح، ص ۷۴، خطبه ۳۲). در جامعه‌ای که رشته پیوند با حقیقت گسسته می‌شود و ارزش‌های انسانی لگدمال می‌گردد، و دانشمندان لگام زده می‌شوند و نابخردان کرامت می‌یابند، ارزش‌ها دگرگون می‌شوند، جاهلیت به تمام معنا میدان‌داری می‌کند. فاصله ۲۵ ساله بین حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام سبب گردید تا ذائقه امت اسلامی تغییر یابد.

پس از این استحاله عمیقی که در جامعه اسلامی رخ داد، و این چنین امیرالمؤمنین علیه السلام در راه بازگرداندن امور به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و عمل بر طبق آیات قرآن با دشواری‌های زایدالوصفی رو به رو بود که حقیقتاً موانعی جدی در راه مقاصد الهی ایشان محسوب می‌گردید و به جهت آنکه اولین مبنای اسلام که توحید بود، به انحراف کشیده شده بود. امیرالمؤمنین علیه السلام در سخنان خود، خطبه‌های توحیدی فراوان ایراد فرمودند.

۵.۲.۵. کینه‌توزی جمعی از بزرگان قریش

دیگر موانع اصلاحات در حکومت امام علی علیه السلام کینه‌ها و حقدهایی است که از مبارزات حق‌طلبانه امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران رشد و شکوفایی اسلام به همراه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نشأت می‌گیرد. بسیاری از مسلمانان دوره حکومت که تا سال هشتم یا پس از آن نامسلمان، بلکه مخالف اسلام باقی مانده بودند و به زور شمشیر یا ترس و وحشت از قدرت خیره‌کننده مسلمانان، ظاهراً اسلام آورده بودند، در دوره عثمان به مسند قدرت تکیه زده و صاحب قدرت شدند و در دوره امیرالمؤمنین علیه السلام دوباره از قدرت کنار گذاشته شدند. این گروه با آن کینه‌ها، هر روز مخالفت و ناراضی‌تی خود را به نوعی با ایجاد تنش و نافرمانی بروز می‌دادند، امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان خود علت این کینه را آشکار می‌کند:

عبدالله بن عباس گفت: «در ذی قار بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم در حالی که کفش خود را وصله می‌زد، از من پرسید: ارزش این کفش چند است؟ گفتم: هیچ. گفت: به خدا سوگند این کفش پاره در نظر من از حکومت بر شما محبوب‌تر است، مگر اینکه بتوانم حقّی را اقامه و باطلی را دفع کنم. سپس بیرون آمد و خطبه‌ای برای مردم خواند و فرمود: خداوند سبحان، محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت برانگیخت در حالی که احدی از عرب کتاب‌خوان نبود، و ادعای نبوت نداشت» (همان، ص ۷۶، خطبه ۳۳).

گاهی پیش می‌آید که فردی نزد دیگران از فضیلتی سخن می‌گوید که دیگری آن فضیلت را ندارد و این موجب کینه‌توزی او می‌شود. امیرالمؤمنین: «پرهیز از بیان علم نزد کسی که اشتیاقی به آن ندارد و از بیان مقام و شرافت گذشته در نزد کسی که گذشته افتخارآمیزی ندارد؛ زیرا این امر موجب کینه‌توزی او نسبت به تو می‌گردد» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۲۲).

بیماردلان غالباً کسانی هستند که ایمانشان ضعیف است و به تدریج به نفاق گرایش می‌یابند. جدایی مردم از امام معصوم علیه السلام و کینه سران قریش و توقعات بیش از اندازه مانعی برای حکومت علوی بود که فضایل بسیار امیر المومنین علیه السلام سبب کینه سران قریش گردید.

۶. ارتباط حکومت علوی و حکومت مهدوی علیه السلام

تشکیل امت واحد جهانی و جهان‌گیر شدن حاکمیت اسلام و گسترش عدل و قسط در سراسر جهان از اهداف دین مقدس اسلام است. به همین دلیل دین مبین اسلام برای دست‌یابی به این اهداف حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام را ترسیم کرده است که گستره حاکمیت علوی بوده و خود را فراتر از دولت‌های سرزمینی و قالب‌های زمانی جستجو می‌کند. باور جهان‌شمول بودن دین اسلام، نقش زیربنایی در نظریه حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام دارد. در حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام سخن از گسترش ارزش‌های انسانی و توسعه عدالت اجتماعی همان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت علوی به دنبال آن بود، به منظور دست‌یابی بشر به کمال و سعادت واقعی است. همان‌طور که در طول تاریخ مخالفت طاغوتیان و ظالمان و ناسپاسی مردم بی‌رحم، که یکی پس از دیگری امامان را به شهادت رساندند، آنگاه به خواست خداوند و مشیت الهی حضرت حجة بن الحسن علیه السلام غائب شد تا در فرصت مناسب و با اذن الهی و خواست مردم، ظهور کند و جهان را پر از عدل و داد نماید و آن حکومت جهانی که وعده داده شده است تشکیل گردد و در دوره ظهور نیز این حجت معصوم نیز همانند حکومت جد بزرگوارشان موانعی را خواهند داشت، اگرچه در حکومت علوی این موانع موجب توقف آن گردید، اما بر اساس روایات فراوان، در حکومت مهدوی این موانع با شناخت مردم و نصرت الهی بر طرف خواهد شد و حکومت حقه الهی بر گستره جهان حاکم خواهد گردید.

۷. نتیجه‌گیری

مقصد حکومت از دیدگاه اسلام برپایی حکومت عدل الهی است که به وصیت و سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله برای رسیدن به این مقصد لزوم همراهی با حاکم الهی، نیاز است و حرکت خلاف این مسیر یعنی عدم پذیرش حاکم الهی، سبب ایجاد موانع بر سر حکومت است. به جهت جدایی مردم از حاکم الهی و تحت تربیت قرار گرفتن مردم توسط حاکمان ناشایست،

موانع حکومت علوی به دورهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام انتقال یافت و امروز دول و کشورهای اسلامی که بر پایهٔ همان تربیت سقیفه‌ای، امت اسلامی را رهبری می‌کنند، خود از موانع اصلی در اقامهٔ حکومت مهدوی می‌باشند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی‌الحدید، عزالدین، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دارالکتب العربیه، ۱۳۷۸ق.
۳. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت: دار صادر، ۱۴۰۵ق.
۴. ابن سهیل، حسن بن عبدالله، الاوائل، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۹۸۷م.
۵. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغه، تحقیق: محمد هارون، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۶. ابن ماجه، محمد، سنن ابن ماجه، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت: دارالرائد العربی، ۱۴۰۱ق.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۸. ابو عبید بن سلام، الاموال، تحقیق: محمد خلیل هراس، بیروت: دارالفکر، ۱۹۸۸ق.
۹. امینی، عبدالحسین، الغدیر، بیروت: دارالفکر العربی، ۱۳۷۹ق.
۱۰. باقلانی، محمد بن طیب، التمهید فی اصول الدین، قاهره: دار الثقافه للنشر و التوزیع، ۱۴۲۶ق.
۱۱. البخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، دمشق: مطبعه الهندی، ۱۳۷۹ق.
۱۲. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، بیروت: چاپ بشارعواد معروف، ۱۴۲۵ق.
۱۳. ثقفی، ابو اسحاق، الغارات، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱ش.
۱۴. خوانساری، محمدبن حسین، شرح غررالحکم و دررالکلم، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۹ش.
۱۵. الصالح، صبحی، نهج البلاغه، قم: مرکز البحوث الاسلامیه، ۱۳۸۷ق.

۱۶. الطبرانی، سلیمان بن أحمد، المعجم الكبير، تحقيق: حمدى عبدالمجيد سلفى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ۱۴۰۴ق.
۱۷. الطبرى، محمد بن جرير، تاريخ الامم و الملوك، تحقيق: محمد ابو الفضل ابراهيم، بيروت: دار التراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ق.
۱۸. همو، محمد بن جرير، تاريخ الطبرى، تحقيق: محمد ابو الفضل ابراهيم، قاهره: دارالمعارف، ۱۴۱۰ق.
۱۹. العسكري، حسن بن عبدالله، الاوائل، بيروت: دار الكتب العلميه، ۱۴۰۰ق.
۲۰. صنعانى، عبد الرزاق، المصنف، تحقيق: حبيب الرحمن اعظمى، هند: انتشارات مجلس علمى، ۱۳۹۰ق.
۲۱. طباطبايى، محمدحسين، الميزان فى تفسير القرآن، بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۴ق.
۲۲. فيومى، احمد بن محمد، المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير، قم: دارالهجرة، ۱۴۱۴ق.
۲۳. متقى هندی، علاء الدين، كنز العمال، بيروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ق.
۲۴. مجلسى، محمد باقر، بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ۱۴۰۳ق.
۲۵. مسعودى، على بن حسين، مروج الذهب، بيروت: مؤسسه الأعلمی، ۱۴۱۱ق.
۲۶. مفيد، محمد بن محمد، الجمل، تحقيق: على ميرشريفى، قم: مكتب الاعلام الاسلامى، ۱۳۷۱ش.
۲۷. المنيرى، عمر بن شبه، تاريخ مدينة المنورة، تحقيق: فهيم محمد شلتوت، قم: دارالفكر، ۱۴۱۰ق.



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی